

بیمارستان ضبط می‌کردند.

- چطور از ارتحال حضرت امام باخبر شدید؟ هنگام شنیدن این خبر چه حالی داشتید؟**

● روز پنج‌شنبه و شب جمعه تهران بوم و نمی‌خواستم برای اقامه نمازجمعه به شهرکرد برگردم؛ چون نگران حال امام بودم؛ اما حاج احمدآقا گفت: «برو و به مردم بگو برای سلاhti امام دعا کنند». به شهرکرد رفتم و بعد از اقامه نماز جمعه، راهی تهران شدم و شب در بین راه متوجه شدم که امام رحلت کرده‌اند. حال بسیار عجیب و ناراحت‌کننده‌ای داشتم. دوبار این وضع را تجربه کرده‌ام؛ یکی زمان شهادت حاج‌آقا مصطفی و دیگری هم زمان ارتحال امام. به جماران که رسیدم، همه جمع شده بودند و هیچ‌کسی حال خوشی نداشت و همه گریه می‌کردند و هیچ‌کس نمی‌توانست، حال دیگری را بفهمد.

- حضرت‌عالی ظاهرآ با حاج‌آقا مصطفی هم، خیلی مأثوس و به‌تعبیری رفیق بوده‌اید؟**

● بله بنده سال‌ها با حاج‌آقا مصطفی <sup>رحمه‌الله</sup> مأنوس بودم؛ ۱۲ سال یک دوره اصول را پیش حاج‌آقا مصطفی خواندم. ۴۰، ۴۵ بار پیاده با ایشان از نجف به کربلا رفتم، حالات عجیب معنوی از ایشان دیدم. ایشان حقیقتاً در زمینه‌های مختلف انسان بسیار عالم و مجتهدی بود.

- ارتباط حاج‌آقا مصطفی با امام چگونه بود؟**

● حاج‌آقا مصطفی همیشه می‌گفت: «امام به غیر از اینکه پدرم هست، مردم هم هست».ایشان همیشه عشق به امام داشت و در همه‌جا مراقب امام بود.

- زمانی که حضرت‌امام خبر شهادت حاج‌آقامصطفی را شنیدند، چه عکس‌العملی داشتند؟**

● چند تن از روحانیون بنام آن زمان؛ از جمله مرحوم حاج عباس خاتم، مرحوم حاج حبیب‌الله اراکی پدر آیت‌الله محسن اراکی، مرحوم حاج‌آقا قدیری، مرحوم حاج‌آقا رضوانی و آقای کریمی مازندرانی، روزی که خبر شهادت حاج‌آقا مصطفی را شنیدند، به منزل امام رفته و به امام گفتند: «حاج‌آقا مصطفی حالش خوب نیست و در بیمارستان بستری شده». امام فرمودند: «پس به بیمارستان به دیدنش بروم». در آن لحظه نگاه امام به حاج احمدآقا که در ایوان منزل ایستاده و بی‌تابی می‌کرد، افتاد و این صحنه را که مشاهده کردند، فرمودند: «اگر مصطفی فوت کرده به من بگویید».

در همان لحظه علمای حاضر در اتاق به گریه افتاده و امام گفتند: «اللّٰه وَاٰلِهٖ رَاجِعُوْا! امیدوارم مصطفی به درد اسلام خورده باشد» و دیگر راجع به حاج‌آقا مصطفی چیزی بیان نکردند و جلوی مردم، یک قطره اشک هم نریختند. بعد هم که آقایان درس‌ها را تعطیل کرده بودند، فرمودند: «درس‌ها را شروع کنید». پس از مراسمی که مراجع عظام و خود امام برگزار کردند، اجازه ندادند مراسم دیگری برگزار شود.

- امام اجازه ندادند اسم آقامصطفی از رادیو تلویزیون برده‌شود!**

● زمانی که حضرت امام <sup>رحمه‌الله</sup> به ایران آمدند، یکی‌دو بار اسم آقامصطفی را از رادیو و تلویزیون بررند. امام مسئولین صدا و سیما را خواستند و گفتند: «حق ندارید اسم آقا مصطفی را بپزید!»

- چرا امام دوست نداشت، نامی از حاج‌آقا مصطفی در رسانه‌ها برده‌شود؟**

● روزی به جماران رفتم و چون به حاج‌آقا مصطفی علاقه زیادی داشتم، علت عدم انتشار اخبار مراسم بزرگداشت آقامصطفی را از حاج احمدآقا جویا شدم، ایشان گفت: اتفاقاً دیروز خانم ولده ما هم، این سؤال را از امام پرسیدند که در جواب فرمودند: «اسم بردن از مصطفی خودنمایی است! اگر می‌خواهید برای مصطفی کاری انجام دهید، برای ایشان نماز و قرآن بخوانید!»این مسئله نشانه اخلاص امام است که در مقابل خدای متعال خود را هیچ می‌پنداشت؛ البته این نوع رفتار امام را کمتر کسی درک می‌کند.

- اشاره‌ای هم به ارتباط حاج احمدآقا با امام بفرمایید.**

● حاج احمد آقا واقعاً خالص و پاک بود و طوری نبود که پشت سر امام کاری انجام دهد و رویه‌روی ایشان چیز دیگری بگوید. حاج‌احمدآقا مخلصانه در خدمت امام بود. هیچ‌وقت امام را یک‌طرفه و یک‌سویه نکرد و همه افراد، علما، شخصیت‌ها و گروه‌ها را با امام مرتبط می‌کرد و همه را نگه می‌داشت. احمدآقا همه چیز خود را برای اداره بیت امام و مراقبت از سلامتی ایشان گذاشت.

- خاطره‌ای جالب و خواندنی**

احمدآقا اجازه نمی‌داد، گروه خاصی امام را مصادره کنند. روزی به جماران رفتم دیدم، عده‌ای از آقایان از جناح خاصی به دیدار امام آمده‌اند. هنوز از جماران نرفته بودند که احمدآقا مثلاً به آقای عسگرولادی زنگ زد و گفت: «آقای عسگرولادی! نمی‌خواهید با امام دیدار داشته باشید؟ آقای عسگرولادی هم گفته بود: ما از خدا می‌خواهیم! احمدآقا گفت: پس بیاپید! در این حین یکی از دیدارکنندگان قبلی گفت: احمدآقا حداقل اجازه بدهید، جای پای ما خشک شود و بعد به آقایان زنگ بزنید! احمدآقا در پاسخ او گفت: امام تنها مال شما نیست و متعلق به همه است.

حضرت امام هم متقابلاً علاقه بسیاری به حاج احمدآقا داشتند. این امر در نامه‌های امام کاملاً مشهود و ملموس است.

- چه کنیم که اندیشه و راه امام همچنان پویا و زنده باشد و شخصیت و اندیشه‌های ایشان تعریف نشود؟**

● یکی اینکه حرف‌های حضرت امام <sup>رحمه‌الله</sup> را باید از نزدیکان ایشان که هنوز در این مسیر هستند، شنید. دوم، اندیشه‌های ایشان را بازخوانی و به آنها عمل کرد.

امام در صحبت‌ها و وصیت‌نامه الهی سیاسی خود، مسیر را روشن و مشخص کرده‌اند. مقام معظم رهبری هم، همواره اصول امام <sup>رحمه‌الله</sup> را مطرح کرده و راه را به ما نشان می‌دهند؛ لذا باید برای حفظ نظام و انقلاب همیشه در مسیر امام و رهبر معظم انقلاب و چارچوب‌ها و اصولی که مشخص کرده‌اند، حرکت کنیم تا انقلاب آسیب نبیند.

سال ۱۳۲۳ که امام کشف‌الاسرار را نوشته، همین مسئله را مطرح کرده و یا زمانی هم که فرمودند: «اسلام از دست رفت، به داد اسلام برسید»، نشانه نیت امام برای تشکیل حکومت اسلامی بود؛ اما امام سیاست قوی داشت و انقلاب را مرحله به مرحله پیش برد. از جایی شروع کرد که جرقه آن زده شود و بعد کم‌کم مردم آگاه شوند و بعد هم، زمینه‌ها فراهم گردد و نهایتاً زمان طرح حکومت اسلامی فراهم شود.

- حضرت امام <sup>رحمه‌الله</sup> چه زمانی و در چه شرایطی مسئله تشکیل حکومت اسلامی را رسماً اعلام کردند؟**

● مرحله دوم حرکت انقلاب، تبعید امام به نجف بود. در آن دوران، نجف مرکز ثقل حوزه بود و مراجع، فقهای بزرگ، علما و هزاران طلبه در آن حضور داشتند و اگر امام را نمی‌شناختند، با نهضت ایشان مخالفت می‌کردند. شاه هم می‌خواست، امام در نجف هضم شود و با این فکر ایشان را تبعید کرد. در نجف امام به‌لحاظ علمی، فقهی، عرفانی، اعتقادی و سیاسی گل کرد و مراجع و بزرگان ایشان را شناختند و همه آنان به دید احترام به امام نگاه کردند. وقتی که زمینه در نجف آماده شد و در ایران هم که آماده بود، امام بحث حکومت اسلامی را شروع کردند.

- برنامه هوشمندانه امام**

اگر امام از همان ابتدا مسئله تشکیل حکومت اسلامی و سرنگونی شاه را مطرح می‌کردند، همان موقع آمریکا و حکومت بیدار می‌شدند و سر امام را زیر آب می‌کردند؛ مثل قصه فدائیان اسلام و نواب؛ اما امام زیرکانه حرکت کرد و از اول آنها را بیدار نکرد؛ بلکه جرقه را زد و شروع به کار کرد و جلوی حرکت‌های ضد دین را گرفت. سپس شاگردان خود را برای آگاهی‌بخشی به علمای بلاد، به اطراف ایران اعزام کرد و بعد هم، مردم را در طول چند سال بیدار کرد و ایران را آرام آرام متوجه یک حرکت انقلابی کرد و علمای ایران هم بیدار شدند.

یادم می‌آید قبل از بحث حکومت اسلامی، کمونیست‌ها در داخل ایران به مبارزان می‌گفتند: ما مکتب داریم، شما که چیزی ندارید، برای چه مبارزه می‌کنید؟ همین که در سال ۲۸ یا ۲۹ امام نظریه تشکیل حکومت اسلامی را اعلام کردند، همگان متوجه هدف انقلابی امام شدند و مبارزات وارد فاز جدیدی شد.

- علمایی که در نجف به‌دلیل ورود امام به سیاست از ایشان انتقاد می‌کردند، بعد از طرح بحث حکومت اسلامی چه موضعی گرفتند؟**

● هیچ کسی با این مسئله مخالفت نکرد. بزرگانی بودند که به درس امام نمی‌آمدند؛ اما نواره‌ای امام را می‌گرفتند و به منترشان می‌بردند و گوش می‌کردند و چون امام را شناخته بودند مخالفت و بحثی نداشتند. تا اینجا دو مرحله انقلاب یعنی پایه‌ریزی در ایران و آگاه‌سازی حوزه و علمای نجف انجام شد.

- چرا امام به پاریس تبعید شد و این مسئله چه دستاوردهایی داشت؟**

● مرحله سوم انقلاب یعنی بین‌المللی شدن انقلاب در پاریس اتفاق افتاد. شاه با مشاهده ادامه مبارزات امام و نفوذ ایشان در نجف، تصمیم به تبعید امام به پاریس گرفت؛ اما خواست خدا این بود که در در پاریس و در قلب اروپا، انقلاب جهانی شود و دنیا انقلاب امام را بشناسد.

قبل از رفتن امام به پاریس، خبرنگار روزنامه لوموند، مخفیانه به نجف آمد و مصاحبه‌ای با امام انجام داد و در این روزنامه منتشر شد. بعد از انتشار مصاحبه، سوسیالیست‌های فرانسه ... با ما تماس می‌گرفتند و می‌گفتند: شما رهبری با این افکار بلند دارید. این مصاحبه باعث شد که امام تا حدی در فرانسه شناخته شود. بالاخره خدا خواست که ما را به کویت راه ندهند و به قلب اروپا و پاریس بریم و امام، انقلاب را جهانی کند. امام در نوفل‌لوشاتو هر روز با خبرنگارانی از سراسر دنیا مصاحبه داشت و نظرات ایشان در رسانه‌هایی مثل سی‌ان‌ان به‌صورت فراگیر منتشر شد و همه دنیا امام را شناخت.

- ظاهر هنگامی که امام از مرز کویت بازگردانده شدند، مردم ایران به خیابان‌ها ریختند و تظاهرات کردند. شما در آن لحظه کنار امام بودید و خبر را شنیدید، عکس‌العمل حضرت امام چگونه بود؟**

● در فرودگاه بغداد هنگام رفتن امام به پاریس، خبر رسید، وقتی در ایران مردم فهمیدند که امام به مرز کویت آمده و ایشان را راه نداده‌اند، به خیابان‌ها آمده و تظاهرات کردند و عده‌ای هم شهید و زخمی و دستگیر شدند. ما خوشحال شدیم که مردم واکنش نشان دادند؛ اما امام با ناراحتی سرشان را پایین انداخته و جمله‌ای فرمودند که من و حاج احمدآقا به گریه اقدامید. ایشان فرمودند: «من از این مردم شرمندهام! من نمی‌دانم چگونه حق مردم را ادا کنیم».

- همزمان با ورود حضرت امام به تهران شما هم همراه ایشان بودید؟**

● بله؛ بعد از ورود به ایران، ایشان به مدرسه علوی رفتند و من هم، چون چندین سال از خانواده دور بودم، پدر و مادر و اقوام به استقبالم آمده بودند و به دیدار خانواده رفتم و بعد از یک روز، نزد امام برگشتم. پس از مدتی هم که امام به قم آمدند، برای انجام برخی امور شخصی و آوردن خانواده‌ام به نجف برگشتم و همه‌پرسی روز جمهوری اسلامی(۱۲ فروردین) را با همکاری سرکنسول گری ایران برای ایرانیانی که در عراق بودند، برگزار کرده و نتایج آن را به تهران اعلام کردم و سپس به همراه خانواده به ایران و قم برگشتم.

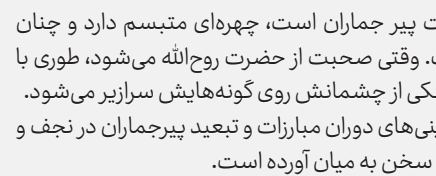
- در ايام تلخ و نگران‌کننده بستری حضرت امام <sup>رحمه‌الله</sup> و روزهای آخر حیات مبارکشان کجا بودید؟**

● بیشتر وقت‌ها در ایامی که حضرت امام کسالت داشتند و در بیمارستان بستری بودند. تهران بودم، گاهی اوقات به عیادت امام می‌رفتم و احوالی می‌پرسیدم و گاهی هم، از طریق دوربین‌های مداربسته از حال ایشان با خبر می‌شدم. حاج احمدآقا همه حالات امام، نماز شب و... را در



## تلخی‌ها و شیرینی‌های دوران تبعید امام خمینی <sup>رحمه‌الله</sup>

## به روایت آیت‌الله ناصری یزدی



دستگیر می‌کردند و برخی نیز ممنوع‌المنبر بودند و در تهران شایعه شده بود که کاسه کوزه روحانیت را جمع کرده‌اند، ما در مدرسه آیت‌الله مجتهدی جشن عمامه‌گذاری با شکوهی را با حضور مرحوم آیت‌الله خوانساری و علما و حتی روحانیون ممنوع‌المنبر مانند مرحوم فلسفی در شب عید غدیر با پخش ۵۰۰۰ کیلو بستنی اکبر مشتی» برگزار کردیم.

- زمان آزادی امام از زندان کجا بودید؟**

● مشهد بودم؛ زمانی که خبر آزادی امام را شنیدم، به تهران آمده و سپس به قم رفتم و در مدرسه دارالشفا کنار مدرسه فضییه حجره‌ای گرفتم و علاوه بر پیگیری درس و بحث به‌صورت جدی، گاهی هم تدریس می‌کردم و به‌طور مخفیانه کارهای مبارزاتی خود را ادامه دادم و سخت مشغول بودیم؛ تا اینکه امام به ترکیه تبعید شدند.

- چگونه به نجف رفتید و با امام همراه شدید؟**

● روزی با دوستان خود از جمله مرحوم حاج‌آقا سلطانی اشتهازدی، مرحوم حسین‌آقا کبیر و... تصمیم گرفتیم به نجف سفر کنیم. یکی از دوستان گفت: آیت‌الله مشکینی زمانی که به نجف رفت، کارت دانشجویی «جامعة النجف» را به ایشان داده‌اند. وقتی آیت‌الله مشکینی <sup>رحمه‌الله</sup> برگشت، کارت ایشان را گرفتم و عکس خودم را روی آن چسباندم و با تغییر روی کارت، به‌عنوان دانشجوی جامعة النجف رهسپار نجف شدم.

- قاچاقی و مخفیانه‌عازم نجف شدید؟**

● بله؛ زمانی که خواستم عازم نجف شوم، ساواک به‌دلیل قتل منصور به من هم مشکوک شده بود. بدون اینکه اطلاع داشته باشم مدتی تحت نظر بودم و منتظر فرصتی بودند که دستگیرم کنند.

یکی از شب‌ها تصمیم گرفتم، به نجف بروم و به‌صورت مخفیانه با قطار به خرمشهر رفتم. در خرمشهر با دعا و توسل، بالاخره بعد از یک شبانه‌روز با دو نفر قاچاقچی صحبت کردم و ۳۰تومان به آنها دادم که بنده را به عراق ببرند، آنها با سختی من را به بصره رساندند و از آنجا هم، با مشکلات فراوان و با استفاده از همان کارتی که از آیت‌الله مشکینی گرفته بودم، به نجف رفتم.

- زمانی که به نجف رسیدید، چه کردید؟**

● طبیعتاً مجدداً به حضرت امام <sup>رحمه‌الله</sup> وصل شدم و پای درس خارج امام دهم؛ چون نجف آنست. کم‌کم که با محیط نجف آشنا شدم، درس‌ها و برنامه‌ها را جدی‌تر دنبال کردم؛ اصول را هم با حاج‌آقا مصطفی <sup>رحمه‌الله</sup> شروع کردم و مدتی هم در درس بعضی از آقایان مانند مرحوم سید محمدباقر صدر شرکت کردم؛ اما محور اصلی، درس امام بود. بعد از مدتی، خودم هم شروع به تدریس لمعه، رسائل و کفایه کردم.

در نجف هم مجبور بودیم، به‌صورت مخفیانه فعالیت‌های انقلابی را ادامه دهیم؛ چون نجف آمادگی این مسائل را نداشت و ما هم، به درس و بحث، حرم امیرالمؤمنین <sup>رحمه‌الله</sup>، نماز جماعت و... مشغول بودیم؛ می‌گفتند: اینها شاگردان امام هستند و فکر هم نمی‌کردند، فعالیت سیاسی داشته باشیم؛ اما ما پشت‌پرده کارهای انقلاب و چاپ اعلامیه‌ها و... را جدی دنبال می‌کردیم.

- ارتباط علمای نجف با امام چگونه بود؟**

● زمان ورود امام به نجف اشرف، من آنجا نبودم؛ اما استقبال علمای کربلا و نجف به‌ویژه آیت‌الله حکیم <sup>رحمه‌الله</sup> خوب بود و اکثر آقایان هم، به دیدن امام آمده بودند و امام هم به دیدن آنها رفته بودند؛ اما با این حال روحیه و سبک نجف در آن روز انقلابی نبود و بالاخره سفارت و سرکنسول‌گری



## تلخی‌ها و شیرینی‌های دوران تبعید امام خمینی <sup>رحمه‌الله</sup>

آیت‌الله حاج شیخ محمدرضا ناصری یزدی، نماینده ولی‌فقیه در استان یزد که همه افتخارشا شاکردی و ملازمت پیر جماران است، چهره‌ای متبسم دارد و چنان بی‌الایش حرف می‌زند و صمیمی رفتار می‌کند که حس می‌کنی، تواضع و فروتنی را به‌خوبی از استادش آموخته است. وقتی صحبت از حضرت روح‌الله می‌شود، طوری با حرارت و دل‌نشین از خاطراتش با حضرت امام می‌گوید که گویی در محضرش نشسته و گاهی هم در فرارانش قطره اشکی از چشمانش روی گونه‌هایش سرازیر می‌شود. آنچه در ادامه می‌خوانید، مصاحبه‌ای متفاوت و جذاب با آیت‌الله ناصری یزدی است که در آن، وی از تلخی‌ها و شیرینی‌های دوران مبارزات و تبعید پیرجماران در نجف و پاریس، روزهای ارتحال امام خمینی <sup>رحمه‌الله</sup>، شهادت حاج‌آقا مصطفی، نقش حاج احمدآقا در اداره بیت حضرت امام <sup>رحمه‌الله</sup> و... سخن به میان آورده است.

- چه‌طور با حضرت امام خمینی <sup>رحمه‌الله</sup> آشنا شدید؟**

● آشنایی بنده با حضرت امام در سال ۱۳۴۰ اوایل دوران طلبگی‌ام و زمان ارتحال آیت‌الله‌العظمی‌ربورج‌ردی <sup>رحمه‌الله</sup> بود. آن زمان در تهران در مدرسه مرحوم مجتهدی تحصیل می‌کردم. خانه مرحوم آیت‌الله حاج سیدابوالقاسم کاشانی نزدیک مدرسه ما بود و فرزندانش هم، آنجا زندگی می‌کردند و با آنها آشنا و رفیق بودم. وقتی با برخی رفقای طلبه به عیادت ایشان که کسالت داشتند، رفتم، صحبت از وضع مملکت و رژیم پهلوی شد که فرمود: «اگر امیدی باشد به حاج آقا روح‌الله است».

- آن زمان چند سال داشتید؟**

- ۱۵ یا ۱۶ سال بیشتر نداشتم.**

- چه کسانی زمینه آشنایی شما با امام <sup>رحمه‌الله</sup> را فراهم کردند؟**

● منزل دو تن از شاگرد امام خمینی <sup>رحمه‌الله</sup>، حاج‌آقا مجتبی و حاج‌آقا مرتضی تهرانی، فرزندان مرحوم حاج میرزا عبدالعلی تهرانی در همان کوچه محل سکونت آیت‌الله کاشانی و مدرسه مرحوم مجتهدی قرار داشت. در آن روزها با صحبت‌هایی که با حاج‌آقا مجتبی و حاج‌آقا مرتضی <sup>رحمه‌الله</sup> داشتم، این دو نفر نظرات و مطالب بسیار عالی درباره حضرت امام و مرجعیت و تقلید از ایشان بیان می‌کردند. همین امر سبب شد بنده جذب این سخنان شده و امام را به‌عنوان مرجع خود قرار دهم و به دوستان طلبه هم می‌گفتم، از حاج‌آقا روح‌الله تقلید کنید؛ گرچه همان زمان آیت‌الله حکیم و حاج سید عبدالهادی شیرازی <sup>رحمه‌الله</sup> هم مطرح بودند.

- در آن زمان وضعیت مرجعیت در ایران چگونه بود؟**

● مرجعیت مرحوم آیت‌الله حکیم و مرحوم حاج عبدالهادی شیرازی در همان سال‌ها مطرح بود؛ البته مرحوم حاج عبدالهادی شیرازی به یکسال نکشید که فوت کردند. شاه و دولت هم با نقشه شومی اصرار داشتند مرجعیت را از ایران به نجف منتقل کنند؛ ولذا شاه تلگراف تسلیت ارتحال آیت‌الله عبدالهادی شیرازی را برای آیت‌الله حکیم ارسال کرد.

- هدف شاه از انتقال مرجعیت به نجف چه بود؟**

● نظر شاه این بود ثقل مرجعیت به نجف سوق داده شود و در نتیجه قم ضعیف شود و بین علما اختلاف بیفتد. البته احتمالاً امام را شناخته بودند و می‌خواستند، ایشان میدان پیدا نکنند. برخی آقایان هم به‌سبب علاقه‌ای که به حضرت امام پیدا کرده بودند، مسئله مرجعیت ایشان را در جامعه مطرح کردند.

- چه زمانی مبارزات را آغاز کردید؟**

● از همان دوران، مسئله مبارزه و انتشار و توزیع اعلامیه‌های امام در تهران را آغاز کردیم. جلساتی هم با بازاری‌ها داشتیم و گاهی هم، خدمت امام می‌رسیدیم و از ایشان برنامه می‌گرفتیم. شاید اولین اعلامیه‌های مخالفت با انجمن‌های ایالتی و ولایتی را در تهران ما پخش کردیم. در عین حالی که در مدرسه، درس‌ها را با جدیت دنبال می‌کردیم، با سایر انقلاب و تظاهرات در بازار تهران و تعطیلی آن، چاپ و پخش اعلامیه‌ها در تهران و... پیش می‌رفتیم تا اینکه امام برای نخستین بار دستگیر شدند. بعد از آن نیز، همزمان با درس و بحث، مبارزات خود را به‌طور مخفیانه ادامه دادم. مؤتلفه که تشکیل شد، من هم یکی از هسته‌ها و از دسته‌های آن بودم و کار را ادامه دادیم تا اینکه امام از زندان آزاد شدند.

- ظاهر در همان سال‌های سخت مبارزه هم معمم شدید؟**

- بله (با خنده). در همان زمان که طلاب و روحانیون را**